

زبان‌شناسی و ترجمه

- ترجمه و نقش آن در گسترش زبان (۲) / دکتر باقر پرهام
- تفسیری از واژه حَنَا / دکتر منوچهر ستوده

ترجمه و نقش آن در گسترش زبان (۲)*

نگاهی به ترجمه آثار فلسفی در فارسی معاصر:
مراحل، روشها و گرایشها

۳- گرایش‌های افراطی در ترجمه

تا اینجا هر چه گفتیم جنبه‌های مفید و مثبت تحولات در ترجمه متون فلسفی در مرحله سوم بود. اما این تحولات جنبه‌هایی هم دارد که به نظر من منفی یا دست‌کم مسأله‌سازاند. اگر به این جنبه‌های مسأله‌ساز از هم اکنون توجه کافی نشان ندهیم ممکن است به تشدید شدن تأثیرهای مخرب بینجامد.

مهمترین مورد این‌گونه تحولات مسأله‌ساز، به نظر من، تشدید شدن روند گرایشهای افراطی مرحله پیشین در واژه‌سازی پیش خود بی‌هیچ‌گونه اصل نظری اعلام شده یا با اصل نظری اعلام شده تحت عنوان «بازاندیشی» و «بازسازی زبان فارسی» است که قبلاً بدان اشاره کرده‌ام. به نظر من، کار آقای شمس‌الدین ادیب سلطانی در ترجمه اثر کانت با عنوان سنجش خردناب را می‌توان نمونه بارز گرایش افراطی از نوع نخست دانست، و ترجمه جلد هفتم تاریخ فلسفه از فردریک کاپلستون به قلم آقای داریوش آشوری را نمونه بارز گرایش افراطی نوع دوم. من می‌گویم نخست با ارائه نمونه‌هایی از این دو روش، خصوصیتی را که در مورد هر کدام بر آن

*. فشرده این گفتار در یک سخنرانی در تاریخ ۷ ماه مه ۱۹۹۴ در دانشگاه آزاد بروکسل در برابر عده‌ای از محققان ایرانی و خارجی که به دعوت «مرکز ایرانی پژوهش و مبادله فرهنگی» در نشست دو روزه‌ای گرد آمده بودند عرضه شده است.

انگشت گذاشتم روشن کنم. آنگاه با اشاره به برخی از پیشنهاد‌های کلی که به نظر من می‌تواند راهنمای کار ما مترجمان باشد به گفتار خود پایان خواهم داد. همین‌جا یادآوری کنم که کنار هم گذاشتن دو نام آشوری و ادیب سلطانی به هیچ‌وجه به قصد این نیست که بگویم مقام این دو تن در ادبیات امروزی ما یکی است: اهل فن می‌دانند که آشوری از ادبای باذوق فارسی‌شناس و فارس‌دوست ایران معاصر است. اما افراط‌کاری آشوری در این زمینه، به نظر من، چنان است که او این روش واژه‌سازی پیش خود را به صورت تولید انبوه (mass production) به کار می‌بندد: فرهنگ اصطلاحات علوم انسانی او، که در دست تهیه است، گواهی بر این مدعاست. به نظر من بهتر است جوانب گوناگون واژه‌سازی بدین شیوه، آن‌هم از جانب کسی که به دلیل تسلط‌اش بر نثر فارسی از اعتباری در این زمینه برخوردار است، از سوی اهل نظر مورد بحث و انتقاد قرار گیرد و به سکوت برگزار نشود.

سنجش خردناب در ۱۳۶۲ توسط «مؤسسه انتشارات امیرکبیر» منتشر شده است. ۷۷ صفحه مقدمه و توضیحات مترجم فارسی است؛ ۲۰ صفحه بعدی‌اش مقدمه و توضیحات ناشر آلمانی و فهرست مطالب کتاب؛ ۸۹۷ صفحه بعدی متن کتاب است؛ بالاخره، در پایان کتاب به واژه‌نامه ۱۶۰ صفحه‌ای مترجم می‌رسیم. اگر کسی بخواهد از ترجمه این کتاب چیزی بفهمد نخست باید یکی از سه زبان آلمانی، انگلیسی و فرانسوی را بداند تا به کمک آنها همین واژه‌نامه را که حجم آن نزدیک به یک پنجم حجم متن اصلی کتاب است بیاموزد، یعنی زبان تازه‌ای یاد بگیرد. آنگاه شروع کند به خواندن کتاب. اما، با همه این‌ها سبک گفتار مترجم و بی‌روشی او - بی‌روشی به معنای پیروی نکردن از هیچ قاعده یا اصل نظری مشخص - به حدی است که حتی پس از آموختن زبان تازه‌ای که مترجم محترم واژگان آن را در ۱۶۰ صفحه پیشنهاد کرده مشکل بتوان چیزی از متن این کتاب فهمید. برای آن که تنها به قاضی نرفته باشیم ناچاریم نمونه‌هایی ارائه بدهیم.

نمونه (۱)

پیشگفتار مترجم (ص VII) با این عبارت آغاز می‌شود:

«آدمیان همگی طبیعتاً خواستار دانش‌اند» [عین جمله که از ارسطوست به زبان یونانی]. با این پیش‌برنهش، جای خوشوقتی و حمد و سپاس است که اینک سنجش خردناب به زیور طبع آراسته می‌شود و در دسترس همگان قرار می‌گیرد.

اولاً معلوم نیست چرا مترجم محترم جمله نخست متافیزیک ارسطو را - که می‌گوید «آدمیان همگی به طبع خواستار دانستن‌اند» - در اینجا آورده است و این جمله با توضیحات بعدی وی در همان صفحه از پیشگفتار چه ارتباطی دارد؟ به ویژه، آوردن متن یونانی این جمله چه فایده‌ای -

جز تظاهر مترجم به زبان دانی و یونانی دانی - برای خواننده فارسی زبان می تواند داشته باشد؟
ثانیاً من هر چه کوشیدم نتوانستم بفهمم منظور مترجم از «پیش برنهم» چیست و چه ضرورتی او را واداشته است که این واژه خودساخته را در این عبارات به کار ببرد؟ در همان صفحه از پیشگفتار یا در واژه نامه آخر کتاب نیز هیچ معادلی از سه زبان اروپایی مورد نظر مترجم برای این واژه نیافتم.

نمونه (۲)

در صفحه X پیشگفتار در توضیح موضوع یکی از نقدهای سه گانه کانت (تقلد نیروی حکم یا به گفته مترجم سنجش نیروی داوری) می نویسد:

در این کتاب کانت به داوری زیباحسبک = (زیبایی شناسی) امر زیبا، و امر والا و به داوری غایت شناختی می پردازد.

معلوم نیست اگر واژه *cathétique* را باید «زیباحسبک» ترجمه کرد چرا در داخل پرانتز معادلش را «زیباشناسی» می گیرد، و به ویژه چرا در برابر واژه دیگری با ساخت صرفی مشابه، یعنی واژه *etiological* معادل «غایت شناختی» را که اصطلاح رایجی در نثر فلسفی کتونی ماست به کار برده است.

در همان صفحه عنوان یکی از نوشته های کانت را چنین ترجمه کرده است:

پیش درآمدی درباره هر گونه متاگیتیک آینده که خواهد توانست چونان دانش به میان آید:

Prolegomena zu einer Jeden Künftigen Metaphysik, die als Wissenschaft Wird auftreten Können.

ترجمه پیشنهادی مترجم اولاً به کلی تحت اللفظی است، ثانیاً «متاگیتیک» به عنوان واژه ای فارسی در برابر «متافیزیک» ساخته شده است، بدون توجه به معادلهای موجود برای این کلمه، مانند *مابعدالطبیعه* یا خود متافیزیک، که در زبان فلسفی کتونی فارسی جا افتاده است؛ ثالثاً واژه *Science = Wissenschaft* را به جای آن که به «علم» ترجمه کند که معادلی درست آن در زبان فلسفی کتونی ماست به «دانش» ترجمه کرده است که علاوه بر «علم» هر نوع شناخت دیگری را هم دربر می گیرد؛ رابعاً در زبان فارسی «پیش درآمد»، «درآمد» یا «مقدمه» به چیزی نوشته می شود نه «درباره چیزی»؛ و سرانجام، پرسیدنی است که اگر مترجم عنوان کتاب کانت را «پیشدرآمدی به هر گونه متافیزیک شایسته عنوان علم در آینده» برمی گرداند آیا خیانتی به اندیشه کانت کرده بود؟

نمونه (۳)

در صفحه XXXIII پیشگفتار می نویسد:

دقیق ترین، روان ترین، و به یک تعبیر «بهترین» سیستم یا دستگاه یا برنامه فیزیکی و عملی.

چنان است که حتی با اعمال موکد آن، در هر مورد ویژه بتوان احساس کرد که کار به شیوه عینی و طبیعی و آروینی (= آمپیریک)، بدون توجه به وجود گونه‌های دستگاه ذهنی، (و حتا «برای این منظور خاص» and hoc) حل می‌شود. البته ما خود بدین نکته واقفیم که این بر نهاده در نگر نخست پارادکس‌ها (= به ظاهر متناقض) می‌نماید.

آیا شما از این حرفها چیزی فهمیدید؟ من اعتراف می‌کنم که با وجود چند بار خواندن هیچ چیزی از این عبارات نفهمیدم. توجه کنید که واژه‌هایی چند از عربی غلیظ (= موکد) تا عربی‌های رایج و معمولی (= دقیق، عینی، طبیعی) و واژه‌های فارسی ناب (= نگر) و اصطلاحات پیش خود ساخته (= آروینی به جای تجربی، و پارادکس‌ها به جای «به ظاهر متناقض») در کنار هم چیده شده‌اند، ولی ما هیچ معنایی از آنها نمی‌گیریم. از سوی دیگر، هنگامی که مفاهیم دقیقی برای بیان یک واژه در فارسی موجود در دسترس ماست، مانند مفاهیم «تجربی» و «محال» یا «به ظاهر متناقض»، چه لزومی به واژه‌سازی آن هم بدین صورت عجیب و غریب هست؟ اصولاً مترجم محترم چه اصل و قاعده‌ای را رعایت می‌کند؟ اگر «عینی» که واژه رایجی در زبان فارسی است در مقابل «ابژکتیو» باید به کار برده شود چرا مترجم محترم در برابر واژه «ابژه» و «ابژکتیو» در جاهای دیگر کتاب واژه‌های «برون‌آخته» و «برون‌آختی» را به کار برده است؟ چرا باید به جای «در نگاه نخست» که هم فارسی است و هم مانوس و رایج «در نگر نخست» به کار برد؟

بهرتر است پیشگفتار مترجم را کنار بگذاریم تا به ترجمه متن کانت بپردازیم. نخستین بند از مقدمه کانت بر ویراست دوم کتاب نقد عقل ناب، در سنجش خردتاب به قلم آقای ادیب سلطانی چنین ترجمه شده است:

نمونه (۴)

این که به عمل آوردن شناختهایی که به حیطة کار خرد تعلق دارند راه مطمئن دانش را می‌رود یا نه، امری است که می‌توان آن را به سرعت بر طبق برآمد دآوری کرد. زیرا اگر پس از آماده‌سازی‌ها و تدارک‌های بسیار، به مجرد آن که کار به هدف مربوط می‌شود، دانش ما در مشکل‌ها و اماند، یا برای رسیدن به هدف مجبور شود اغلب دوباره به عقب بازگردد و راهی دیگر ببیماید، همچنین اگر ممکن نباشد که همکاران گوناگون را به شیوه‌ای که از فصدی مشترک پیروی شود، هماواز ساخت، در این حالات همیشه می‌توان معتقد بود که چنین مطالعه‌ای بر روی هم هنوز راه مطمئن دانش را نیموده است و بلکه تنها با کورمالی پیش می‌رود. و این خود خدمتی است به خرد که این راه را تا ممکن باشد پیدا کردنی سازیم، حنا اگر بدین خاطر واجب آید تا بسی چیزهای موجود در هدفی که پیش از این بی‌سگالش پذیرفته شده بوده است همچون بیهوده، به دور افکنده شود. (ص ۲۳)

«به عمل آوردن شناخت‌ها» یعنی چه؟ چه کسی قرار است این شناخت‌ها را «به عمل بیاورد»؟ «بر طبق برآمد» چه معنایی دارد؟ یا «برآمد» چه چیزی؟ چرا «به مجرد آن‌که کار به هدف مربوط شود دانش ما در مشکل‌ها وامی‌ماند»؟ اگر چنین باشد دنبال کردن هدف چه فایده‌ای خواهد داشت و آیا بهتر این نخواهد بود که آدمی از هرگونه هدفی دست بکشد؟ مگر «راه علم» در ذات خود «پیدا ناکردنی» است که ما باید آن را «پیدا کردنی سازیم»؟ یکی از معانی *uberlegung* در آلمانی «تفکر» و «اندیشه» است. در زبان فارسی به جای «تفکر» و «اندیشیدن» می‌شود «سگالش» هم به کار برد ولی اغلب در مواردی که سخن بر سر «بداندیشی» و «بدسگالی» است نه در همه موارد. از این مهمتر، واژه *uberlegung* به ویژه همراه با قید *ohne* [= بدون، بی] در زبان آلمانی معنایی دیگر دارد: *ohne uberlegung*، یعنی «بی‌محابا»، «بی‌پروا»، و همین معناست که کانت در نظر داشته است. بنابراین، کاربرد واژه سگالش در اینجا به کلی بی‌معناست. مجموعه این دشواریها سبب شده است که خواننده از بند اول ترجمه متن چیزی نفهمد در حالی که هیچ چیز به راستی دشواری در موضوع آن بند از کتاب وجود ندارد و مطلب به آسانی به فارسی برگرداندنی است.

کانت گفته است:

۲۳

هرگاه سرگرم کاری باشیم که به شناسایی‌ها برمی‌گردد، شناسایی‌هایی که کار عقل است، نتیجه کار به زودی روشن می‌کند راهی که در نور دیده‌ایم آیا جاده امن علم بوده است یا نه. اگر، پس از فراهم ساختن انواع و اقسام آمادگی‌ها و تدارک‌های لازم، درست در همان لحظه‌ای که گمان می‌کنیم به هدف رسیده‌ایم به دشواری‌های تازه‌ای بربخوریم، یا اگر برای رسیدن به هدف اغلب ناگزیر شویم به عقب برگردیم و راهی دیگر در پیش بگیریم، یا، به عبارت بهتر، اگر ممکن نباشد در بین همه رهروانی که برای هدفی مشترک می‌کوشند در باب چگونگی رسیدن به آن توافقی ایجاد کرد، می‌توان اذعان داشت مطالعه‌ای که سرگرم آنیم هنوز به راهی نیفتاده است که به جاده امن علم می‌انجامد، بلکه فقط به شیوه کورمال پیش می‌رود. آری، صرف یافتن جاده امن علم در حد امکان آدمی، حتی به بهای دست کشیدن از بخش بزرگی از هدفی که در آغاز کار بی‌محابا برای خود در نظر گرفته بودیم، نشان شایستگی عقل بشر است.^۱

می‌بینید که موضوع به هیچ‌وجه دشوار نبود و زبان فارسی هم برای بیان آن توانایی کامل داشت. پس چرا مترجم محترم مطلبی به این سادگی را با آن الفاظ و جمله‌های پیچیده و درنیافتنی به خواننده فارسی زبان عرضه کرده است؟

نمونه (۵)

در بخش ۷ از مقدمه بر ویراست دوم (ص ۸۳) چنین می‌خوانیم:

۷. در همه دانشهای نظری خرد، داوری‌های همنهادی پرتوم (= آهری‌بوری) همچون اصل

گنجانیده شده‌اند.

داوری‌هایی ریاضی همگی همنهادی‌اند. چنین می‌نماید که این گزاره تاکنون از مشاهده فروشکافتدگان خرد آدمی گریخته باشد، یا حتی درست مخالف همه حدسه‌های ایشان باشد هر چند که چون و چرا ناپذیرانه قطعی است و از نگرگاه بی‌آمدهای آن بسیار مهم است. زیرا وقتی انسان دریافت که نتیجه‌های قیاسی ریاضیدانان همه از اصل آخشیش‌ناپذیری ناشی می‌شوند (که طبیعت هرگونه قطعیت یقینی ایجاب می‌کند)، خود را متقاعد ساخت که اعزازه‌ها می‌بایستی از اصل آخشیش‌ناپذیری شناخته شوند. ولی فروشکافتدگان در این باره اشتباه کرده‌اند. زیرا هر چند یک گزاره همنهادی می‌تواند در حقیقت بر طبق اصل آخشیش‌ناپذیری نگریسته شود، ولی فقط بدین ترتیب که یک گزاره همنهادی دیگر در پیش فرض شود که گزاره مورد بحث بتواند از آن گزاره همنهادی منتج گردد، ولی هرگز نه فی‌نفسه.

چندبار خواندن متن بالا هیچ نتیجه‌ای ندارد و سبب نخواهد شد تا ما چیزی از آن دریابیم. زبانی است پیش خودساخته که اگرچه تک‌تک واژه‌های آن از زبان فارسی گرفته شده‌اند اما در کلیت خویش بی‌معناست و ربطی به زبان فارسی ندارد. بهتر است نخست ببینیم خود کانت به فارسی متداولی که همگان می‌شناسیم چه گفته است:

۲۴

۷. در همه علوم نظری عقل به احکام ترکیبی پیشینی برمی‌خوریم که حکم اصولی آن علوم را دارند. احکام ریاضی همه ترکیبی‌اند. به نظر می‌رسد که این قضیه تا امروز از دید تحلیل‌گران عقل بشری پوشیده مانده، و حتی چنان می‌نماید که با همه مفروضات آنان مخالف است؛ با این همه، قضیه‌ای است بی‌چون و چرا درست که نتایج آن بسیار پراهمیت‌اند. در واقع، چون همگان می‌دیدند که استدلال‌های ریاضیدانان (چنان که لازمه هرگونه یقین قطعی است) همه بر اصل امتناع تناقض نهاده شده است ناچار به این نتیجه می‌رسیدند که اصول ریاضیدانان هم می‌بایست در پرتو همین اصل شناخته شده باشند. اما این اشتباه بود، زیرا اصل امتناع تناقض در صورتی می‌تواند پایه پذیرش قضیه‌ای از سوی ما شود که وجود قضیه دیگری را که آن قضیه پذیرفته شده مشتق از آن است از پیش فرض کرده باشیم، اما خود اصل امتناع تناقض به خودی خود نمی‌تواند از چنین قضیه‌ای مشتق شده باشد.^۲

ترجمه بند بالا به قلم آقای ادیب سلطانی از آن‌رو فهمیده نمی‌شود که واژگان کلیدی آن، واژگانی جعلی و پیش خودساخته است. از ترکیب چنین واژگان پیش خودساخته‌ای به عباراتی می‌رسیم که اگرچه اجزاء آنها فارسی است اما در کل معنایی ندارند. بعضی از این واژگان پیش خودساخته در بند بالا عبارتند از:

گزاره	به جای	قضیه
داوری‌های همنهادی پرتوم	به جای	احکام ترکیبی پیشینی
فروشکافندگان	به جای	تحلیل گران
چون و چرانا پذیرانه	به جای	بی چون و چرا
قطعیت یقینی	به جای	یقین قطعی
نتیجه‌های قیاسی	به جای	استدلال‌ها
اصل آخشیج‌ناپذیری	به جای	اصل امتناع تناقض

داوری و حکم هر دو فارسی‌اند، یعنی از عناصر سازنده گفتار و نوشتاری هستند که هر ایرانی پرورش یافته به زبان فارسی معنای آنها را می‌فهمد. اما، داوری را در موارد خاصی چون قضاوت در بازیهای ورزشی یا حکمیت در «حل اختلاف‌های میان دو طرف»، و مانند اینها، به کار می‌بریم نه در مقام بحث از مسائل علمی و معرفت‌شناختی، یعنی در مقام قضاوت به عنوان یک فعل روانی - معرفتی. همچنین است «گزاره» که در دستور زبان کاربردی درست دارد اما در مباحث علمی و فلسفی و منطقی قضیه می‌گوییم نه گزاره. ما قضیه اقلیدس داریم نه گزاره اقلیدس. تحلیل و تحلیل‌گری از واژه‌های رایج فارسی‌اند و هیچ لزومی به جعل واژه فروشکافتن به جای آنها - حتی اگر در متنی از متن‌های قدیمی چیزی هم شبیه این بیابیم - نیست. ایضاً در مورد اصل امتناع تناقض که از زمان نگارش سیر حکمت در اروپا تاکنون برای اهل فلسفه شناخته شده است. اگر بخواهیم همه موارد را یک‌یک بررسییم کار این گفتار به درازا خواهد کشید. آوردن نمونه‌های دیگر هم لزومی ندارد: از هر صفحه کتاب می‌شود نمونه‌ای بیرون کشید. یکصد و شصت صفحه واژه‌نامه پایان کتاب پر است از موارد واژه‌های خودساخته غیر لازم، مانند: هچش (به جای اشتقاق، پیوند منطقی)، دورآمون (به جای بُعد، ساحت)، درون آخته (به جای ذهن، جان)، فرآاستگی (به جای تمامیت، کمال، یکپارچگی)، آهنجیده (به جای انتزاعی)، هرویسپ (به جای همه، کل)، هرویسپی (به جای کلیت، تمامیت)، هرویسپ توانی (به جای همه توانی)، هرویسپ‌دانی (به جای همه‌دانی: مثلاً خداوند همه‌دان و همه‌توان)، آناگوتی (به جای قیاس و تمثیل) آناکاوی (به جای تحلیل، آنالیز)، آناکاویک (به جای تحلیلی، آنالیتیک)، سهدنی (به جای اندر یافتنی)، سهش (به جای شهود حسی، نگرش)، افدوم (به جای خداشناسی)، آغازه (به جای اصل)، تراجوئی (به جای امتحان، بررسی)، تراپیمائی (به جای اندازه‌گیری)، مینو (به جای ایده = مثال، تصور، فکرت)، و دهها و دهها مورد مشابه دیگر که بر شمردن همه آنها حوصله خواننده و شنونده را سر می‌برد. مسأله مهم این است که بدانیم این واژه‌سازی‌ها بر اساس کدام اصل و قاعده‌ای انجام شده است. آقای ادیب سلطانی در ص IX از

صفحات پایانی کتاب خویش در تشریح «جنبه نظری» کار خود می‌نویسد:

استوار نهادن «مونیسیم پلورالیست» یا «مونیسیم پلورالیستی» یا «یگانه‌گروی چندگروانه» در زبان به‌طور اعم، و در زبان فارسی به‌طور اخص: تلفیق «یک» یا «وحدت» با «چند» یا «بسیار» یا «بسیاری» یا «تکثر» در یک دستگاه واحد و یگانه، کوشیده‌ایم تا گرایشهای عمده زبان فارسی را به کار گیریم و هماهنگ کنیم. به ویژه به گرایش فارسی‌نویسی یا «فارسی‌گرایی» توجه داشته‌ایم ولی با رعایت میانه‌روی و اعتدال و نه به حد افراط و تعصب...

این توضیحات به ظاهر در حکم اعلام روش یا اصول روش است. اما نمونه‌هایی که آوردیم نشان داد که نه فارسی‌نویسی ایشان قاعده و روشی دارد، نه عنایتشان به عربی تباری واژه‌ها؛ زیرا در کنار نمونه‌هایی از فارسی سره مانند «ناموسان پیکاری» (به جای آنتی‌نومی یا تنازع عقلی) مغلق‌ترین نمونه‌های واژگان عربی را هم می‌بینیم. آیا آقای ادیب سلطانی تجربه‌های مترجمان پیشین را در انتخاب واژگان نادرست می‌دانسته و خواسته است واژگان درست‌تری به جای واژگان آنان بسازد یا برگزیند؟ ظاهراً نه، زیرا خودش گفته است: «مترجم مجتهد نیست، مقلد هم نیست، پس راه احتیاط را برگزیده است» (ص ۲۲۱). اما کتاب او نشان می‌دهد که وی هم مجتهد است، چون دهها نمونه از واژه‌های خودساخته‌اش را دیدیم، و هم مقلد، زیرا از دهها واژه موجود و پیشنهاد شده توسط دیگران آن هم به صورت نابجا و نادرست بارها استفاده کرده است. پس مترجمی است به معنای واقعی کلمه بی‌احتیاط. به راستی چه کسی جز او جرأت می‌کند این چنین با یک کتاب بزرگ از یک فیلسوف دوران‌ساز چون کانت و با سرنوشت زبانی چون زبان حافظ و سعدی و خیام و فردوسی و شمس و مولانا بازی کند؟^۳ ژان - پل وینه در گفتاری با عنوان «ترجمان بشری» می‌گوید: «مترجم ترجمه نمی‌کند که خودش بفهمد، ترجمه می‌کند که چیزی را به دیگران بفماند... بنابراین، همه مشکل مترجم این است که پیدا کند چگونه می‌تواند معنایی را به زبان مادری‌اش به دیگران برساند؟»^۴ چه باید گفت درباره مترجمی که سالهای سال بنشیند و به خود زحمت درخور ستایش ترجمه و سپس صفحه‌آرایی کم‌نظیر و چاپ کتابی در نزدیک به هزار صفحه را بدهد که کمتر کسی چیزی از آن سر درمی‌آورد؟ به زبان کانت بخواهیم پرسیم باید گفت: چنین مترجمی چگونه ممکن است؟ اما خود کانت گویا به این مشکل هم اندیشیده بود و جوابی برای آن داشت که می‌تواند راهنمای ما باشد. کانت در کتاب نقد عقل عملی می‌گوید:

جمل واژه‌های تازه، در جایی که اصطلاحات لازم برای بیان مفهوم‌های معین و داده شده در خود زبان وجود دارد، تلاش کودکانه‌ای است برای خودنمایی در برابر اتبوه خلق، آن هم نه از راه اندیشه‌های تازه و حقیقی بلکه اگر شده حتی به حیلۀ چسباندن وصله‌ای نو بر جامه‌ای کهن...^۵

ولی، به نظر من، این‌گونه گرایش‌ها، در وضع کنونی جامعهٔ ما، پدیده‌ای فردی نیست، جریانی است اجتماعی که طی آن افراد در نبود امکان برای پرداختن به هرگونه ایده‌تولوژی یا هرگونه متافیزیک، جز گفتار متافیزیکی حاکم، از زبان ابزاری می‌سازند برای عرضه کردن «ایده‌تولوژی» یا «متافیزیکی» قابل عرضه کردن در بازار اجتماعی موجود. چرا؟ چون حتی در بین برخی از فرزندان ایرانی، که عاشق زبان فارسی‌اند و روح این زبان را خوب می‌شناسند، نیز به کسانی برمی‌خوریم که کار آقای ادیب سلطانی را، به صرف این که کوششی برای واژه‌سازی در آن شده است، کاری «درخور درنگ»، یعنی شایان توجه و تأمل می‌دانند.

آقای داریوش آشوری، در مصاحبه‌اش با شرکت‌کنندگان در میزگرد کلک در شمارهٔ ۳۷ این مجله می‌گوید:

... به نظر من، حتی کار دکتر ادیب سلطانی در واژه‌سازی که صرف براساس مکانیک زبانی است و توجهی به روح زبان فارسی ندارد و به خصوص از ذوق ادبی بری است به جای خود در خور درنگ است، از این جهت که مرزهای ممکن و یا ناممکنی را نشان می‌دهد...^۶

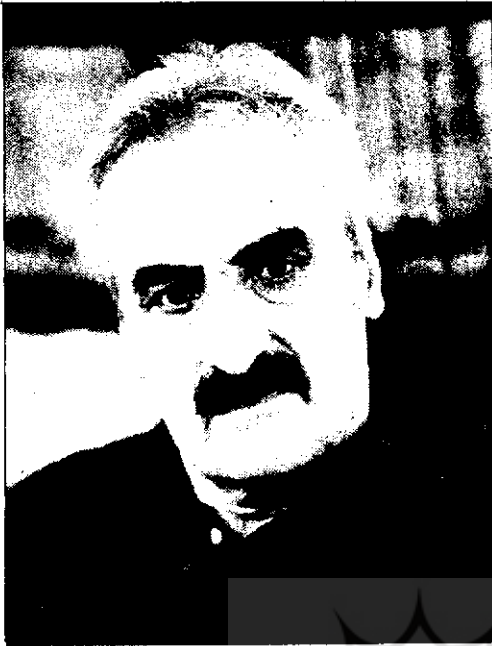
مانندکی پیشتر دیدیم که آقای ادیب سلطانی در پیمودن مرزهای ناممکن تا کجاها پیش رفته است. تا جایی که حاصل زحمات چند سالهٔ خود او بی‌فایده از آب درآمد و یکی از بزرگترین آثار اندیشهٔ بشری در واقع فعلاً سوخت و سوز شده است. البته همیشه این امکان هست که مترجم دیگری برای جبران مافات آستین بالا بزند تا کتاب کانت جای شایستهٔ خودش را در زبان فارسی بیابد. ولی عجالتاً نقد عقل نابی که به فارسی‌زبانان عرضه شده همین است که در سنجش خردناب می‌بینیم، بگذریم از برخی تأثیرهای آشفته‌ساز این ترجمه که از هم اکنون در نزد بعضی‌ها، از جمله در نزد خود آقای آشوری، بروز کرده است. منظور من کاربرد پسوند «ایک» در برابر پسوندهای *ique* و *cal* در زبانهای فرانسوی و انگلیسی است. بعد از چند دهه تلاش مترجمان ایرانی در این مورد همگان به توافقی رسیده بودیم و داشتیم عادت می‌کردیم که این مورد از مشکلهای واژگانی مان را با توسل به مصدر مرخم «شناخت» حل کنیم: اندک‌اندک اکثریت مترجمان ما در برابر واژه‌هایی چون «سوسیولوژیک»، «بیولوژیک» و مانند اینها به راحتی برابری چون «جامعه‌شناختی» و «زیست‌شناختی» را به کار می‌بردند. اما پنج سال بعد از انتشار کتاب سنجش خردناب آقای آشوری پسوند «ایک» را - که آقای ادیب سلطانی به کار برده بود - در ترجمهٔ جلد هفتم تاریخ فلسفهٔ فردریک کاپلستون رسماً پذیرفته و آن را به گفتهٔ خودش «بر رسم بسیاری از مترجمان فارسی زبان [که] حالت نسبت را با چسباندن پای نسبت به ستاک ماضی مادهٔ «شناس» یعنی «شناخت»... بیان می‌کنند و برای مثال «هستی‌شناختی» می‌گویند نه هستی‌شناسیک] ترجیح داده است^۷ چرا؟ چون آقای آشوری، چنان‌که قبلاً اشاره

کردیم، گویا بر این عقیده است که میراث زبان فارسی «زبان پروردهٔ آموخته‌ای برای علم و فلسفهٔ مدرن نیست» و ناگزیر باید به «بازسازی» آن پرداخت.

در ضرورت کوشش همگانی برای آن که زبان فارسی پایه‌های آشنا شدن عمیق - نه سطحی - ما با فرهنگ و تکنولوژی مدرن واژه‌های مناسبی برای انتقال معانی و مفاهیم جدید بیاید و قابلیت بیان مدرن و علمی‌اش روزبه‌روز بیشتر شود حرفی نیست. اما، اولاً، آیا بهتر نیست که این کار آرام‌آرام و همراه با تحولات دیگر و پیشرفت‌های علمی، فنی و فلسفی واقعی به صورت طبیعی انجام گیرد نه به صورت جریانی مصنوعی و تحمیلی؟ ثانیاً مشکل زبان تنها مشکل واژگان نیست و کلیت زبان به واژگان آن ختم نمی‌شود. به گفتهٔ یکی از زبان‌شناسان هوشمند ما: «... واژگان بخشی از زبان است. زبان نظام بسیار بزرگی است که از سه زیر نظام ساخته شده است. یکی «نظام آوایی»، یکی «نظام نحوی» یا «دستوری» و یکی هم «نظام واژگانی». نظام نحوی و آوایی زبان آن‌چنان در هم بافته است که تغییراتش قرن‌ها طول می‌کشد. دوهزار سال طول می‌کشد تا، مثلاً تشبیه از زبان فارسی حذف شود و بشود فارسی امروز. ولی واژگان نظامی است که دارای آن‌چنان انسجامی نیست: به‌زودی می‌شود واژه‌ای را وارد زبان کرد...»^۸. با توجه به این سخن درست باید گفت که «تکروی» در کاری که به هماهنگی و همفکری نیاز دارد و، به ویژه در کشورهای پیشرفتهٔ جهان، وظیفهٔ خاص مجمعی از علمای باصلاحیت در رشته‌های گوناگون معارف است، با عنایت به سهولت رواج یافتن واژه‌های تازه در زبان، ممکن است بیشتر به بی‌سامانی و آشفتگی زبانی بینجامد تا به نظم و سامان دادن به زبان. البته مقصود ما این نیست که هیچ‌کس حق ندارد واژهٔ تازه‌ای پیشنهاد کند. خیر، اگر هیچ واژهٔ تازه‌ای وارد زبان نشود زبان‌ها چگونه تحول و تکامل خواهند یافت؟ مقصود ما این است که واژهٔ تازه معمولاً همراه با اندیشهٔ بدیع و تازه وارد می‌شود نه به صورت مکانیکی و از طریق واژه‌سازی به شیوهٔ تولید انبوه و برپایهٔ اندیشه‌های دیگران که چه بسا زمینهٔ پذیرش آنها هنوز در بین ما فراهم نیست.

ثانیاً، نظام واژگان زبان، با نظام هرگونه نشانه‌های معنادار، مانند نشانه‌های ریاضی، نشانه‌های انفورماتیک، نشانه‌های بصری نظام راهنمایی و رانندگی، و مانند اینها، به کلی فرق دارد. نظام واژگان زبان چون در متن و بطن کلمتی قرار می‌گیرد که فقط به کلمات ختم نمی‌شود نظامی تک‌منظوره یا تک‌کارکردی نیست. هر واژه از زبان، برخلاف نشانه‌های قراردادی در دستگاه‌های «زبانی» دیگر، چندین معنا و چندین کارکرد دارد. در ریاضی نشانهٔ + یک معنا بیشتر ندارد، در حالی که کمتر واژه‌ای از واژگان گفتار و نوشتار را در زبانهای زنده و پیشرفتهٔ جهان می‌توان یافت که بیش از یک معنا نداشته باشد.

نظام دادن به زبان فارسی و آماده کردن آن برای پذیرش تحولات «مدرن» به هیچ‌وجه به



دکتر یاقوب ابراهیم (عکس از مجله راه نو)

فرمانده کماندۀ ارتش افغانستان
 در زمانهٔ سرانجام ارتش افغانستان
 در زمانهٔ سرانجام ارتش افغانستان
 در زمانهٔ سرانجام ارتش افغانستان



روی جلد کتاب دیاکرت با حاشیه مجتبی مینوی

طاهر ابراهیم
 باشد در سال ۱۳۷۱
 طبع به صورت و قلم از
 چاپ اول آن در
 ۱۳۷۰ هجری
 و زنگ آن را از یاد
 نگذاریم
 به یادگار
 از یاقوب ابراهیم

تذکرهٔ ابراهیم

معنای این نیست که برای هر مفهومی در زبان فرنگی واژه‌ای مشخص در زبان فارسی داشته باشیم. اگر در زبان فرانسوی به واژه *pré-moderne* برخوردیم مجبور نیستیم ما هم واژه‌ای به صورت «پیش - مدرن» بسازیم تا خیال کنیم که از این راه زبان فارسی را پیش برده‌ایم. چون همان چیزی را که فرانسوی در قالب ساختار صرفی کلمه بیان می‌کند ما با استفاده از امکانات زبان خودمان می‌توانیم به صورتی بیان کنیم که دقیق ولی در زبان ما جا افتاده باشد. به عنوان مثال: اگر فردریک کاپلستون در عنوان بخش یک جلد هفتم تاریخ فلسفه خود می‌نویسد: *post-kantian idealistic systems* ترجمه کردن عبارت مذکور به «سیستم‌های ایده‌باورانه‌ی پس - کانتی» کاری است مکانیکی که نسبت به روح زبان فارسی بیگانه است. عبارت کاپلستون را می‌شود به راحتی به فارسی برگرداند و گفت: «دستگاه‌های فلسفی ایده‌آلیستی پس از کانت» اما مترجم هوشمندی چون آشوری، که خیلی هم به فارسی علاقه دارد، همین عبارت را که سه کلمه بیشتر نیست چنان به فارسی برگردانده است که به ساخت زبان فرانسه نزدیکتر است تا به بیان فارسی. چرا؟ برای این که آشوری علاقه‌ای افراطی به «فارسی» نویسی و فارسی‌سازی دارد و گمان می‌کند اگر واژگانی بسازد که ساختار صرفی آنها هر چه بیشتر به ساختار صرفی زبانهای اروپایی نزدیک باشد زبان فارسی را به زبانی مدرن تبدیل کرده است. برپایه همین اعتقاد است که *a priori* را «پیش‌اندر» و *a posteriori* را «پس‌اندر» می‌گوید بدون توجه به اصطلاحات جاری «قبلی» یا «پیشینی» و «بعدی»؛ و *coincidence* را «همرخداد» می‌پندارد، بدون توجه به این که آن اصطلاح فقط به معنای انطباق یا برابری زمانی نیست بلکه انطباق و برابری در «گستره» و «مکان» را هم دربر می‌گیرد؛ یا *contemporary* را که به معنای «معاصر» و «همزمان» است «همروزگار» ترجمه می‌کند و در نظر نمی‌گیرد که در واژه «روزگار» بار معنایی خاصی هست که در واژه‌های فرنگی *time* یا *temps* نیست. یک نگاه سریع به نمونه‌ای از واژه‌نامه جدیدی که آشوری در دست تهیه دارد و تعدادی از واژه‌های آن را در همان شماره از مجله *کلیک* عرضه کرده است به خوبی نشان می‌دهد که مشغله خاطر اصلی آشوری ساختن زبان تازه‌ای به جای زبان فعلی ماست و گرنه چه لزومی دارد که بنشینند و در برابر *content* به معنای مضمون و محتوا، اصطلاح «درونه» را بسازد، یا به جای «تحلیل مضامین» که تاکنون در برابر *content analysis* در روانشناسی اجتماعی به کار می‌رفته «درونه کاوی» بگوید. همچنین است موارد زیرین:

آمیختگاری	<i>eclecticism</i>	به جای	اندیشه‌التقاطی یا آمیخته
جدایش‌پذیری	<i>differentiation</i>	به جای	تمایزیابی
خدایگان سالاری	<i>despotism</i>	به جای	استبداد
همگان‌واروهمگان‌ساز	<i>conformist</i>	به جای	سازگار و هم‌رنگ باجماعت

نابنگامی	به جای	anachronism	نابگاهی
اشرافیت	به جای	aristocracy	مهانسالاری مهزادگان
آدمخواری	به جای	cannibalism	همنوع خواری
مدغم، پیچیده	به جای	complex	همتافت
نژادپرستی	به جای	racism	نژادباوری
توزیع دوباره	به جای	redistribution	بازپخشیدن
شکاکیت	به جای	scepticism	شک آوری

اگر در این واژه‌های پیشنهادی دقت کنیم خواهیم دید که نگرانی اصلی آشوری دو چیز است: یکی فارسی سره‌نویسی و پرهیز تا حد امکان او از به کار بردن هر واژه‌ای که ریشه عربی داشته باشد؛ دو دیگر کوشش برای نزدیک کردن ساختار صرفی واژگان فارسی به ساختار صرفی واژگان اروپایی که بهتر از هر جا در تلاش او برای یافتن معادل‌هایی در برابر پسوند «ایسم» جلوه‌گر می‌شود. در حالی که پسوند «ایسم» در زبانهای فرنگی معانی گوناگون دارد و همیشه و همه‌جا به معنای «مکتب» و «آئین» و «مذهب» نیست. چند مثال این موضوع را روشن می‌کند:

urbanisme	شهرسازی
canibalisme	آدمخواری
barbarisme	وحشیگری، بربریت
daltonisme	کوررنگی
tourisme	سیاحت، جهانگردی
pastoralisme	چادرنشینی، شبانی
opportunisme	سازشکاری، فرصت‌طلبی

چنان‌که خود آشوری در مقاله [پسوند «ایسم» و مسأله برابریابی برای آن در فارسی]^۹ نشان داده است، تنها یکی از موارد کاربردهای متعدد این «پسوند» برای بیان «دستگاه نظری یا عملی دینی، کلیسایی، فلسفی، علمی، سیاسی، اجتماعی...» است. در چنین حالتی کوشش برای پیدا کردن معادل یا معادل‌هایی که هر طور شده ساخت صرفی واژگان فارسی را به ساخت صرفی واژگان اروپایی نزدیک کند چه لزومی دارد؟ شاید بهتر آن باشد که ما همان «پسوند» ایسم را در موارد ناگزیر در زبان خودمان به کار ببریم به ویژه که ورود یک یا چند واژه خارجی نیست که زبان ما را آشفته می‌کند، دخالت در ساختار نحوی زبان و کوشش برای هماهنگ کردن «نحو» و «بیان» فارسی با زبان اروپایی است که بیگانگی آور است و ما را از زبان متداول و زنده‌ای که بین مردم ما معمول است دور خواهد کرد. هر کوششی در این جهت اگر از حد معقول درگذرد به «زبان‌بازی» و

«زبان آرای»، یعنی آرایش مصنوعی کلام، نزدیک می‌شود و چنان‌که می‌دانیم، به گفته شادروان غلامحسین یوسفی، «هرگونه آرایشی [در کلام] اگر چنان بارز باشد و محسوس که بیش از خود موضوع نظرها را جلب کند حشوست و زشت...»^۱

۴- نتیجه‌گیری با چند پیشنهاد

تاریخ هزار ساله نثر فارسی و کوششهای مترجمان در یکصد سال اخیر نشان می‌دهد که ترجمه در تکامل بخشیدن به زبان ما و غنی‌تر کردن آن نقشی اساسی داشته است. از آنجا که ما در ترجمه آثار ادبی، هنری، علمی و فلسفی دیگران - به ویژه غربیان - هنوز در آغاز راه هستیم و سالهای سال و کوشش‌های بسیار لازم است تا آثار اصلی و پایه‌ای ادب، هنر و علم و فلسفه از فرهنگ‌های دیگر - به ویژه فرهنگ غربی - به زبان ما برگردانده شود بر ماست که کار ترجمه را به سفارش والتربنیامین کاری بسیار جدی بگیریم، کاری که می‌بایست به روش دقیق علمی انجام گیرد.

آنچه تاکنون در زمینه ترجمه انجام شده نه تنها بی‌فایده نبوده بلکه بر جهان‌نگری و آگاهی ما نسبت به زبان و بیان دقیق علمی افزوده است. حتی از بدترین نمونه‌های ترجمه در یکصد سال اخیر درس‌هایی می‌توان گرفت که برای بهتر کردن روش کار مترجمان در آینده کارساز هستند. زبان ما هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که هر مفهومی از مفاهیم ادبی، هنری، علمی و فلسفی فرهنگ‌های دیگر - به ویژه فرهنگ غربی - را بتواند به آسانی بیان کند. این کار در درجه نخست موکول به آن است که تجربه‌ها و تحولات زمینه‌ساز آن مفاهیم در فرهنگ‌های دیگر در کشور ما هم پیش بیاید، یعنی کاری تدریجی است که به زمان نیاز دارد. با این‌همه چون قلم‌ها درکارند و مترجمان و مؤلفان بی‌کار ننشسته‌اند و ارتباط با دیگر جوامع جهان و فرهنگ‌های دیگر نیز در پرتو شتاب و سرعت روزافزون وسایل ارتباطی هر روز بیشتر می‌شود، نمی‌توان به امید اصلاح تدریجی زبان و فراهم آمدن تدریجی شرایط روش علمی برای ترجمه و نگارش نشست. باید از هم‌اکنون به تجربه‌های انجام شده با دید تحلیلی و انتقادی بنگریم و بکوشیم تا اصول مثبتی را که می‌توان از آنها بیرون کشید برگزینیم و راهنمای کار خود قرار دهیم. برخی از این اصول را به گمان من می‌توان به صورت زیر پیشنهاد کرد،

۱- در نگرش علمی، زبان میراثِ خلاقیتِ اجتماعی بشر است نه محصول فعالیت ذهنی یک تن تنها. در مورد زبان فارسی، به دلیل درخشندگی اندیشه و فرهنگ در نخستین قرن‌های اسلامی، میراث زبانی ما میراثی غنی و سرشار از امکانات کشف نشده است. به همین دلیل، هر بار که به واژه‌ای جدید برای بیان مقصودمان نیازمند باشیم آیا بهتر آن نیست که نخست اصل را بر

کاویدن در متون گذشته بگذاریم نه بر واژه‌سازی پیش خود؟ این کاوش چه بسا ما را به واژه یا تعبیر کهنه و فراموش شده‌ای رهنمون شود که به آسانی می‌شود دوباره زنده‌اش کرد. به عنوان مثال، یکی از واژه‌های مورد نیاز در شرایط کنونی، یافتن معادل دقیق و مناسبی برای اصطلاح فرنگی perception است. مترجمان ما برای این اصطلاح اغلب واژه «ادراک» را به کار می‌برند و برای آن که این‌گونه ادراک را از ادراک عقلی متمایز کنند perception را «ادراک حسی» تعبیر می‌کنند. ولی کاوش در متون گذشته نشان می‌دهد که ما می‌توانیم برای این مفهوم یک معادل دقیق داشته باشیم: بوعلی سینا در رساله در نبض می‌گوید: «و حرکت انبساط را همیشه بشاید به انگشت دریافتن الا که به غایت ضعیفی بود و به غایت بدحالی»^{۱۱}. به خوبی پیداست که «دریافت» و «اندریافت» در نزد بوعلی - که خود فیلسوفی بزرگ بود - درست به معنای «چیزی را به حس درک کردن» به کار رفته است. بنابراین بااطمینان خاطر می‌توان گفت که perception به معنای «ادراک حسی» همان «دریافت» یا «اندریافت» است.

۲- بهتر است بنا را بر این بگذاریم که واژه یا کلمه اگرچه مهم است اما همه زبان نیست: کلمه یا واژه در جمله و به‌طور کلی در کلیت معنایی حاصل از عبارات است که معنا پیدا می‌کند. اهمیت دادن به لفظ و کلمه به خودی خود و مستقل از ارتباط آنها با معنای متن یا معنای کلی موردنظر، در واقع افتادن به دام برخی از آموزه‌های پوزیتیویسم منطقی از نوع نظریه‌های ویتگنشتاین است. در این صورت مشمول انتقادهایی خواهیم شد که پوپر بر این‌گونه نظریه‌ها وارد کرده است.^{۱۲} اگر نخواهیم در چاله فورمالیسم واژه‌ها و گزاره‌ها بیفتیم بهتر است، به قول پوپر، چنان سخن بگوییم که لفظ اهمیتی نداشته باشد.^{۱۳}

۳- این موضوع که زبان فارسی چیست و به کدام زبان «فارسی» می‌گوییم خود یکی از دشواریهای کنونی ماست. از دید بعضی‌ها «فارسی» زبانی است که هیچ واژه یا کلمه‌ای که از ریشه عربی مشتق شده باشد در آن نیابیم. البته این‌گونه اشخاص چنین ادعایی را به همین صورت به زبان نمی‌آورند اما عمل آنان نشان می‌دهد که آرزویشان همین است و به همین نتیجه می‌خواهند برسند. به نظر من، این آرزویی است که اگر روزی تحقق یابد زبان فارسی را از امکانات بسیاری که در نتیجه تماس با زبان عربی و در پرتو ۱۴۰۰ سال فرهنگ اسلام در ایران به دست آمده است محروم خواهد کرد. بهتر نیست اصل را بر این بگذاریم که همه واژگان به کار رفته در آثار مهم ادبی، علمی و فلسفی بزرگان ادب و اندیشه فارسی، از هر ریشه‌ای که باشند، فارسی‌اند و باید از آنها به جای خود استفاده کرد؟

۴- واژه‌سازی - مگر در مورد نوآوری در اندیشه و تفکر - کاری فردی و «تکروانه» نیست: واژه‌سازی علاوه بر ذوق ادبی و زبانی به صلاحیت علمی و آگاهی از دانشهای دیگر - به ویژه

دانشی که واژه مورد نظر به آن مربوط می‌شود - نیز نیاز دارد. اگرچنین جامعیتی در کار نباشد واژه‌ای که ساخته می‌شود نارسا خواهد بود. به عنوان مثال، کاربرد «سازمند» در برابر اصطلاح «ارگانیک» کاربرد مطلقاً درستی نیست زیرا خصوصیات ارگانیکی فقط به سازمندی ختم نمی‌شوند: یک «اردیناتور» سازمند هست اما ارگانیک نیست. به نظر من، در چنین مواردی به کار بردن خود لفظ خارجی در فارسی بر یک معادل نارسا و نادرست ترجیح دارد.

۵- آیا به راستی باید تصور کرد که هر لفظی فقط برای یک معنا ساخته شده، و بنابراین اگر به معنای جدیدی برخوردیم بر ماست که لفظ تازه‌ای بسازیم؟ مثال بارز این معنی، اصرار برخی از ما برای جا انداختن واژه «گفتمان» در برابر discours است به بهانه معنای خاصی که گمان می‌کنند این واژه در اندیشه فوکو پیدا کرده که گویا واژه «گفتار» فارسی از رساندن آن عاجز است. آشوری که پیشاهنگ این تصور است کار را به جایی رسانده که حتی نام ترجمه مرحوم فروغی از کتاب دکارت را هم در جایی که دستش رسیده عوض کرده و آن را به «گفتمان در روش راه بردن عقل» برگردانده است. اگر آش تا این حد شور بود خود آشهز آن یعنی فوکو قبل از همه می‌فهمید و برای بیان اندیشه خودش discours را کنار می‌گذاشت و واژه جدیدی اختراع می‌کرد، در حالی که او این کار را نکرده و همان واژه متداول discours را، گیرم در پایگاه معرفتی جدید، به کار برده است.

۶- در مواردی که کندوکاو ما در متون گذشته به نتیجه‌ای نمی‌رسد و ناگزیریم واژه تازه‌ای بسازیم و پیشنهاد کنیم، یک اصل مهم را هیچ‌گاه نباید از نظر دور داشت: آن «جزء» از واژه «مانند پیشوند یا پسوند یا ماده کلمه» که ما آن را محور ساختن واژه جدید می‌گیریم باید به معنایی به دقت معادل با معنای جزء یا ماده مورد نظر در واژه بیگانه نزدیک بوده و به همان معنا در زبان ما سابقه داشته باشد:

بهترین مثال، استفاده از پیشوند «فرا» در زبان فارسی برای ساختن واژه‌های تازه است. در سالهای اخیر بعضی از مترجمان ما از «فرا» در موارد متعدد استفاده می‌کنند، مانند فراعصمتی، به معنای مابعد صنعتی؛ فرامدرن، به معنای پس از مدرنیته یا فراتر از مدرنیته = post فراسو (مثلاً در ترجمه عنوان کتاب نیچه به فراسوی نیک و بد) به معنای ورای، یا آنسوی (= par delà در زبان فرانسه)؛ فراملیتی در معنای «ورای حد یک ملت و دربرگیرنده چندین ملت» = supra-trans و مانند اینها. هیچ‌کدام از این کاربردها در سنت زبان فارسی سابقه ندارد. «فرا» در زبان فارسی به معنایی: به، به سوی، به نزدیک،... و نظیر اینها فراوان به کار رفته است: «فراپیش آمد»، یعنی «به پیش آمد»، «نزدیک شد»، «فراسوی رودخانه رفت»، یعنی «به سوی رودخانه رفت». تنها در بعضی از متون فارسی کهن، ترکیب «فرا» (نه فقط فرا) را به معنای «دورتر یا «نزدیکتر» یا «بالتر» داریم. به عنوان مثال، در تفسیر سوراآبادی «قرن پنجم» در قفسه «حرب احد» در گزارش

بیرون رفتن لشکر اسلام از مدینه به سوی دشمن، هر بار که می‌خواهد بگوید به دشمن نزدیکتر شدند می‌گوید «فراتر شدند»^{۱۴} یا می‌گوید: «از حوالی وی فراتر نشدند (= از کنار وی دور نشدند) تا وی را مکروهی نرسد».^{۱۵} یا در داستان حضرت یوسف می‌گوید: «چون برادرانش فراتر شدند (= دورتر شدند) یعقوب علیه‌السلام با یوسف عتاب کرد که چرا خواب پیش برادران بگفتی...».^{۱۶} همه این موارد، چنان‌که گفتم فقط در ترکیب «فراتر» آمده است نه دربارهٔ پیشوند «فرا» به تنهایی. بنابراین، کاربرد این پیشوند به صورت معادل با *supra post, trans, par-dehors* در زبان فرانسه یا حتی در برابر *méta* (چنان‌که در مورد «متالانگاز» اخیراً دیده‌ایم که به «فرازیان» ترجمه می‌شود) به کلی ساختگی است و هیچ مبنا و سابقه‌ای در سنت زبان فارسی ندارد. دقیق‌ترین کلمه در بعضی از این موارد «ورا» به معنای «جز از»، «دگر از»، «غیر از»، «برون از»، «آن سوی» و مانند اینهاست که فراوان در زبان فارسی سابقه دارد: بوعلی سینا در رساله در نبض دربارهٔ نظام و بی‌نظامی حرکات نبض می‌گوید: «... اختلاف دو گونه بود: یکی اختلاف بود بر یکسان، و یکی سان آن بود که همچنان باز می‌آید، و یکی وراسان [= دگرسان، جزسان] که سان هر بار دیگر باشد».^{۱۷}

یا حافظ می‌گوید:

قلم را آن زبان نبود که شرح عشق گوید باز

ورای حد تقریر است شرح آرزومندی^{۱۸}

یا مرحوم مینوی می‌نویسد: «اهل شرع و علمای ظاهر خداوند را متفرد می‌دانستند، به این معنی که او را از حیث مخلوقات او خارج می‌دانستند. و صوفی می‌گفت که خداوند در عین این که متفرد و ماورای *supra* یا *par-dehors* یا *trans* عالم است در کلیهٔ مخلوقات خود نیز تجلی می‌کند».^{۱۹}

بر تعداد این گونه مثال‌ها می‌شود افزود. اما همین قدر برای بیان مقصود ما کافی است. گیرم، متأسفانه، علاقه به فارسی سرهنویسی و واژه‌سازی مانع از آن است که برخی از همکاران ما به سابقه و سنت احترام بگذارند و دقت بیان را فدای لفظ زیبا و سلیقهٔ شخصی نکنند.

۷- سرانجام، می‌رسیم به مهمترین نکته، یعنی همان چیزی که فرانسویان آن را *rigueur* می‌گویند. دقیق به کار بردن اصطلاحات یکی از اجزاء *rigueur* است. جزء دیگرش وحدت اصطلاح و یکدستی اصطلاحات است: اگر در برابر «فنون» معادل «نمود» را انتخاب کردیم باید تا جایی که زمینه بحث و دقت معنا حکم می‌کند همین معادل را نگاه داریم، و چند صفحه بعد «پدیده»، «پدیدار» و امثال آن ننویسیم.^{۲۰} با هم آوردن دو یا چند واژه به ظاهر مترادف و هم‌معنا در برابر یک مفهوم^{۲۱} شیوهٔ بیان فلسفی نیست و باید به شدت از آن پرهیز کرد. در نشر فلسفی،

حتی کاربرد یک «معادلی» نارسا، به شرط آن که به نحوی منظم و یکدست به کار گرفته شود، بر این شوه برتری دارد. واژگان رسا، درست و یکدست، به علاوه «سخن سنجیده» - یعنی نه کم گفتن نه لفاظی بیهوده کردن - ما را به چیزی می‌رساند که حاصلت نثر علمی و فلسفی مدرن است: *rigueur*.

اینها نمونه‌هایی از تدابیر و احتیاط‌هایی است که رعایت آنها در یک متن علمی و فلسفی، به ویژه در ترجمه این‌گونه متون، به نظر من لازم است. ارائه این تدابیر البته صورت پیشنهاد دارد نه تعیین تکلیف یا قاعده برای دیگران، و امیدوارم صاحب‌نظران با دید عنایت و توجه انتقادی خویش بر وسعت و دقت این‌گونه پیشنهادها بیفزایند.

۱۵ تا ۳۰ مارس ۱۹۹۴ / ونسن

یادداشتها:

1- Kant, Critique de la raison pure, Traduction de Jules Barni, revue Par p. Archambault, Flammarion, Paris, 1976, p.37.

به متن آلمانی کتاب کانت نیز نگاه کرده‌ایم:

Kant, Kritik der reinen Vernunft, Reclam, Stuttgart, 1993, p.21.

۲- متن فرانسوی نقد عقل ناب، ص ۶۶. متن آلمانی، ص ۶۳-۶۴.

۳- یک نمونه دیگر می‌شناسم که در این زمینه از آقای ادیب سلطانی به راستی با جرأت‌تر بود. در سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ که من دانشجوی رشته «فلسفه و علوم تربیتی» در دانشسرای عالی تهران بودم درسی داشتیم به نام «بهداشت آموزشگاهها». تدریس این درس را پزشکی به عهده داشت که اهل آستانرا - اردبیل بود نام و نام خانوادگی اش عربی غلیظ بود. علاوه بر پزشکی شمشیرباز هم بود و دبیر فدراسیون شمشیربازی کشور. و بالاخره دشمن عرب و عربیت بود و شیفته ایرانیت، و معتقد بود همه زبان‌ها از زبان فارسی گرفته شده و همه واژه‌های فارسی هم مشتق از واژه مهر یا خورشیداند. در این زمینه گفتاری نوشته و نموداری هم ترسیم کرده بود. خلاصه، این استاد عزیز درس خودش را - که مطالبی ضروری و مفید در بهداشت کودکان و آموزشگاهها بود - در کتابی به ما تدریس می‌کرد که آن روزها هنوز در چاپخانه دانشگاه تهران زیر چاپ بود و ما به سفارش از می‌رفتیم و «فرم» های چاپ شده را از همان چاپخانه می‌گرفتیم و می‌خواندیم که از درس عقب نمائیم. نام کتابش فرزانه تن و روان بود که هیچ‌گونه واژه‌ای که ریشه عربی داشته باشد نداشت، حتی واژه‌های معمولی مثل صابون که در فرهنگ آن استاد «پرهون» نامیده می‌شد. ایشان «لاروس» فرانسوی را جلوی خود گذاشته بود و براساس ساختمان کلمات فرانسوی و با استفاده از برخی پیشوند و پسوندها و ریشه‌ها در فارسی جدید و کهن واژه می‌ساخت. مثلاً «فیزیولوژی» را می‌گفت «فزایشلاگی»، یا «فیزیک» را می‌گفت «گیتیاک»، و مانند اینها. بدینسان

زیانی ساخته بود که ما با آن در اتوبوس‌ها و مجامع عمومی هر حرف نامریوطی را به صدای بلند به هم می‌گفتیم و مطمئن بودیم که کسی نمی‌فهمد! چون دانشجو بودیم ناچار برای گرفتن نمره باید این درس را می‌آموختیم - هرگونه اعتراض هم که در آن سالها در دانشگاه‌های ایران ممنوع بود و به سرعت به اتهام‌های دیگری می‌کشید - ناچار درس را خواندیم و نمره را گرفتیم. اما استاد که چنین دید در سال دوم رویش زیاد شد. از سال دوم به بعد از دانشجویان می‌خواست همان زبان را در سر کلاس یا در سر جلسه امتحان به هنگام حرف‌زدن‌های معمولی هم به کار بگیرند و نوشتن را هم با الفبایی انجام بدهند که از حروف عربی تهی باشد. مثلاً اگر کسی نامش محمد حقوقی بود باید روی ورقه امتحان می‌نوشت «مهمد هفوغی»، وگرنه نمره نمی‌گرفت و رد می‌شد. چنانکه همین بلا به سر شاعر و محقق ارجمند ادبیات معاصر ما آقای محمدحقوقی آمد. وی به همین دلایل از آن درس نمره نیاورد و رد شد و چون اعتراض کرد کار به اخراج او از دانشسرا کشید. سرانجام با پادرمیانی ریاست دانشسرا و عذرخواهی حقوقی استاد حاضر شد از سر تقصیراتش بگذرد! خود حقوقی در این باره چنان داستانی نقل می‌کند که هر کس بشنود از خندم روده‌بر خواهد شد. دانشجویان این استاد، برای نشان‌دادن سبک نثر او، با تکیه به عناصری از اصطلاحات خود وی، تعریفی از دایره ساخته بودند که بد نیست خوانندگان بشنوند:

«اگر از بی‌همه چیزی (= نقطه‌ای) سیخکی (- خط راستی) را خمیده‌وار چنان کش دهیم که به همان بی‌همه چیز (= نقطه) برسد این را کرده (= دایره) گویند!»

- 4- Jean-Paul Vinay, *La traduction humaine, in le langage*, Bibliothèque de la pléiade, Gallimard, Paris, 1968, p.729.
- 5- Kant. *Critique de la raison pratique*, Tra. de F. Picavet, Quasdrige / P. U. F. Paris, 1985, p.8.
- ۶- کلک، شماره ۳۷، تهران، فروردین ماه ۱۳۷۲، ص ۳۵.
- ۷- داریوش آشوری، دیباچه مترجم، تاریخ فلسفه فردریک کاپلستون، جلد هفتم، «از فیهته تا نیچه» شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۷، ص ۸.
- ۸- رضا باطنی، کلک، شماره ۳۷، تهران، فروردین ماه ۱۳۷۲، ص ۲۲۶.
- ۹- داریوش آشوری، بازنمایشی زبان فارسی، ص ۵۷.
- ۱۰- غلامحسین بوسفی، مقدمه گلستان سعدی، خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۸.
- ۱۱- بوعلی سینا، رساله در نبض، ص ۱۹.
- ۱۲- کارل پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، ج ۳، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۶، صفحات ۸۰۰ تا ۸۰۱.
- ۱۳- پوپر گفته است: «روشن سخن گفتن، یعنی سخن گفتن به طرزى که لفظ اهمیت نداشته باشد»: ج ۳، ص ۸۰۳.
- ۱۴- قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، خوارزمی، چاپ سوم، مهرماه ۱۳۷۰، ص ۲۷.
- ۱۵- ایضاً، ص ۱۰۸.
- ۱۶- ایضاً، ص ۱۳۸.

- ۱۷- بوعلی، رساله در نبض، ص ۲۹.
- ۱۸- دیوان، قزوینی و غنی، زوار، تهران، غزل ۴۴۰، ص ۲۳۹.
- ۱۹- مجبئی مینوی، نقد حال، خوارزمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۷.
- ۲۰- بحث در مابعدالطبیعه، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۰. در این کتاب گاه در یک صفحه و به فاصله چند سطر به معادل‌های متفاوتی برای یک اصطلاح واحد برمی‌خوریم. نک: ص ۳۹ که در آن به جای «دیالوگ» یک‌بار «محاظه» گذاشته شده و چند سطر پایین‌تر از آن «محاوزه».
- ۲۱- ایضاً، ص ۳۲. یکی از نخستین کوشش‌های فکر انسان همانا توجه به یافتن امری ثابت و مستمر، در زیر یا در زیر ضرورت و حدوث و تغییرات بوده است. «امری ثابت و مستمر» به جای permanences و «ضرورت و حدوث و تغییرات» به جای devenir آمده است.

قائم‌مقام‌نامه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموعه مقالاتی در شرح احوال قائم‌مقام فرامانی
به کوشش محمدرسول دریاگشت

از انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

مرکز پخش نشر اساطیر

منتشر شد